

گزارشی درباب

شورش شیخ عبیدالله کرد

در اواخر قرن گذشته

شیخ عبیدالله کرد نقشبندی فرزند شیخ طه از مشایخ طریقت نقشبندی در سال ۱۲۹۷ بر اثر تعدیات افزون از حساب حکام دولت قاجار در منطقه ساوجبلاغ مکری (مهاباد کنونی) از جمله لطفعلی میرزا فرزند طهماسب میرزا موید الدوله حاکم وقت ، بر دولت مرکزی ایران شورید و با پیروان و هواداران خود به تصرف مناطق مجاور و حمله و هجوم به شهرها و روستاهای بخش غربی آذربایجان به خصوص میاندوآب و بناب و مراغه و اورمیه (رضائیه) پرداخت و تا مدتی مردم آن نواحی با مشکلات ناشی از این شورش دست به گریبان بودند . شرح وقایع این شورش به اجمال و تفصیل در برخی از مآخذ دوره قاجار و نوشته‌های عصر حاضر آمده که گویا از همه مبسوط تر " تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز " تألیف نادر میرزا است . در شرح حال عباس میرزا ملک آرا (۱۵۳ - ۱۵۸ چاپ دوم) و روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (۷۰ ، ۷۷ ، ۸۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۲۱۶ ، چاپ اول) و صدر - التواریخ همو (ص ۲۷۷) و رجال ایران باعداد (۱ : ۱۰۱ و ۲۱۹ و ۲۲۹ - ۲۳۰ و ۳۶۱ - ۳۶۲ و ۴۱۰ و ۴۱۹ - ۴۲۱ و ۴۶۰ - ۴۶۱ و ۴۶۷ / ۲ : ۱۸۰ ؟ ۲۰۰ / ۳ : ۱۲۶ و ۴۰۰ / ۴ : ۱۱۵ و ۱۲۲ و ۱۳۱ و ۳۶۱) و سرزمین زردشت (۳۹۷ - ۴۱۱) و تاریخ رضائیه (۹۴ - ۱۰۱) و ایران و مساله ایران لرد کوزن (۱ : ۵۵۳) و خاطرات و خطرات مهدی قلی خان هدایت (۷۶ - ۸۷ و جزآن) نیز از این واقعه یاد یا مشروح وقایع آن ثبت گردیده است . در مجله راهنمای کتاب ۱۲ : ۶۲۱ از برخی مصادر دیگر در این باب از جمله " تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس " محمود محمود و مجله یادگار (شماره ۶ و ۷ سال ۴ : ص ۸ - ۳۳ و شماره ۱ و ۲ سال ۵ : ص ۳۳ - ۳۵) نام آمده است . در کتاب " مدارک تاریخی " دهمین کتاب از سلسله " اسناد سیاسی " ابراهیم صفائی نیز اسنادی

از مجموعه وزارت امور خارجه در مورد این وقعه نشر شده است (صفحات ۱۰۷ - ۱۱۳).
در باره این شورش و شرح وقایع آن رسائل مستقلى هم نوشته شده كه برخى از آنها
به چاپ نيز رسیده است . از جمله :

۱) رساله " شورش شيخ عبیدالله " نوشته على افشار در ۱۳۰۵ (ه . ق) چاپ
شده در پایان تاریخ افشار عبدالرشید بن محمد شفیع ارومى ، چاپ ۱۳۴۶ تبریز ، صفحات
۵۲۵ - ۵۷۹ .

۲) رساله ای در شرح وقایع شورش مزبور جز شماره پيش که در سرزمین زردشت
(صفحات ۳۹۷ - ۴۱۱) از آن یاد شده است .

۳) رسالهای با نام " افتتاح ناصری " نسخه شماره ۸۸۴ ف کتابخانه ملی تهران
(فهرست آنجا ۲ : ۴۱۸) .

۴) رساله " تاریخ طفیان اکراد " نوشته اسکندر قوریانس که شاهزاده عباس میرزا
ملک آرا نیز از آن در کتاب شرح حال خود (ص ۱۵۵ چاپ دوم) یاد نموده و از آن چهار
نسخه در دست است .

۱ - نسخه کتابخانه سلطنتی با نام " روزنامه گزارش وقایع اکراد " (فهرست
آنجا ، کتاب های تاریخ : ۴۹۴ و ۷۳۱) .

۲ - نسخه شماره ۴۱۸۰ کتابخانه آستان قدس رضوی (فهرست آستان قدس ۷ :
۳۲ - ۳۴ و فهرست شهرستانها ۲ : ۶۲۵) .

۳ - نسخه شماره ۳۷۵۹ کتابخانه ملک مورخ ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ در ۶۱ برگ (فهرست
ملک ، فارسی ۱ : ۸۵ و ۳۹۵) که فیلم آن در دانشگاه است (مجله راهنمای کتاب ۲۱ :
۳۵۵) .

۴ - نسخه شماره ۳۸۷۲ کتابخانه ملک (مأخذ اخیر : همان صفحه) .

این رساله بنا بر آنچه در شماره اخیر مجله راهنمای کتاب دیده شده اخیراً در ۱۱۰
صفحه در تهران به اهتمام عبدالله مردوخ به چاپ رسیده است .

در جنگ خطی شماره ۱۶۲ کتابخانه آیت الله مرعشی قم (شناسانده شده در
فهرست آن کتابخانه ۱ : ۱۸۱ - ۱۸۲ و رساله کتاب شناسی آثار مربوط به قم : ۹۳ -
۹۴) از علی اکبر فیض نویسنده و شاعر و ادیب دوره ناصری قم - زاده ۱۲۴۵ و درگذشته
۱۳۱۲ - بندی است در چند برگ مورخ ۱۳۰۳ ، در " تفصیل واقعه " شيخ عبیدالله که در
طرف آذربایجان فتنه ها کرد " به نقل از فرزند خود میرزا علی اصغر که آن هنگام رئیس
تلگراف خانه گروس ، و در بیجار مقیم بود و اخبار اردوی طرفین راهروزی به دارالخلافه

خبر می داد (برگ های ۶۵ ر - ۶۸ ر) .

چون شورش مزبور از وقایع مهم سال های پایان قرن گذشته در ایران ، و این بندبه هر حال ماخذی دیگر پیرامون آن واقعه است به نقل متن آن در این اوراق مبادرت می رود .

* * *

سرگذشت زندگی و فهرست آثار میرزا علی اکبر فیض فراهم آورنده این جنگ در رساله " کتاب شناسی آثار مربوط به قم " (صفحات ۸۲ - ۱۱۴) به تفصیل آمده و اطلاعاتی دیگر که پس از نشر آن رساله در مورد آثار او به چنگ افتاده بود در مقاله " کتاب شناسی قم در دوره ناصری " (فرهنگ ایران زمین ۲۲ : ۱۰ - ۱۳) ثبت گردیده است . اینک چند نکته دیگر که پس از نشر آن مقاله بر آن آگاه شدم در این جا ذکر می گردد :

۱) استاد غلامرضا شیشه گر شیرازی قمی مشتاقعلی شاه در گذشته ۱۳۰۱ ، در قم به سال ۱۲۷۱ رساله فیضیه خود را به نام شاگرد خویش فیض علی نگاشته و او کسی جز همین میرزا علی اکبر نخواهد بود که " فیض علی شاه " لقب طریقتی اوست " ذریعه ۱۶ : ۴۰۹ / منزوی ۲ : ۱۳۰۶ / فهرست آستانه قم : ۱۴۹) . فیض خود شرح حال و اوصاف او را در جنگ مورد سخن - برگ ۱۱ ر - آورده است .

۲) از همان رساله فیضیه نسخهای در کتابخانه آستانه قم است به شماره ۳ : ۱۴۰ - ۷۰۸۷ به نسخ علی اکبر فیض در ۲۴ - ۱۲۹۱ در ۱۰۶ برگ که آن را به خواهش میرزا سید حسین متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه استنساخ نمودماست (فهرست آستانه قم : ۱۵۰) .

۳) نیز نسخهای دیگر از همان رساله در کتابخانه ملک است به شماره ۲۹۰۱ به خط همین فیض در ۱۲۹۹ (مآخذ پیش : ۱۴۹) .

۴) نسخه شماره ۳ : ۶۳ - ۵۸۰۲ کتابخانه آستانه قم از مراحل السالکین مجذوب علی شاه همدانی به نستعلیق مورخ رجب ۱۲۷۷ در قم در ۱۳۲ برگ گویا به خط فیض باشد گرچه در فهرست آنجا (ص ۱۶۶) خط عشق علی شاه دانستند که شاید تصحیف " فیض علی شاه " باشد .

۵) نسخه شماره ۲ : ۴۰ - ۶۴۱۹ همان کتابخانه از کتاب کافی (به نسخ سده ۱۱ با یادداشت مورخ ج ۱ - ۱۰۳۳ در پایان) از نسخ ملکی فیض بوده و خط و تملک او روی آن هست (فهرست آستانه قم : ۱۵۳) .

* * *

اینک متن گزارش مربوط به شورش شیخ عبیدالله در جنگ فیض :

" شیخ عبیدالله پسر سیدظه است و سید مذکور مرشد سلسله نقشبندی بوده و متجاوز از یک کرور مرید فدائی داشته است و از مرحوم شاه ماضی محمد شاه غازی انارالله برهانه تیول و مستمری داشته ، بعد از فوت او پسرش به نیابت او برقرار شد در دماغش همیشه خیال سروری و لشکرکشی بود تا قضیه منازعه روس و روم به میان آمده ، ایشان بمخیال جهان افتاده ، شش هزار تومان از دولت عثمانی وجه اعانت خواسته که به جهاد برود . وجه مزبور تقدیم او شده با پنج هزار سوار که از اکراد بلپاس و غیره بودمانند خودی بسه خاک بلده بایزید رسانیده و در آن جا عوض جهاد با روس شبانه خود را به اردوی هفتم عثمانی زده قریب ده هزار قبضه تفنگ مارتین از آنها سرقت نموده ! در معنی به مقصود اصلی خود رسیده به مکان خود معاودت نمود .

خیالات خام در سر آن بدفرجام ! بود .

تا اوایل شهر رمضان سنه یک هزار و دوپست و نود و هفت نواب لطفعلی خان پسر مرحوم مویدالدوله سرکشیکچی باشی حضرت ولیعهد گردون مهردادام الله شوکت به حکمرانی ساوجبلاغ مکری مفتخر گردیده ، حمزه آقای بلپاس که رئیس طایفه منگور و اغلب طاغی دولت ایران و روم بوده و چندی در دارالسعاده اسلامبول محبوس بوده ، فرار کرده بود آدم با وجودی بوده زبان عربی و ترکی عثمانی و فارسی و کردی را خوب می دانسته ، به قول اکراد " قزلباشیت " او غالب بوده سربزرگی داشت . همیشه متذکر بود که در این سر من سودای بزرگی است . به هر حال نواب لطفعلی خان حکمران حمزه آقا را اطمینان داده به قلعه ساوجبلاغ آورده بود .

چند روزی او را به لطایف الحیل نوازش کرده ، روز دوازدهم ماه رمضان حمزه آقا با چند نفر در اطاق فراش باشی مشغول آس بازی بوده ، فراش باشی را امیرزاده حاکم می خواهد . بعد از ساعتی مراجعت کرده با یک رشته زنجیر ، و روی به حمزه آقا کرده می گوید این زنجیر را برای شما آورده ام . او جواب می دهد شما هنوز دارای این مقام نیستید ، بعد دست به خنجر کرده فراش باشی فرار می کند ، حمزه آقا از اطاق بیرون می آید و روی به بیرون حیاط کرده می رود ، امیرزاده از میان تالار یک نفر (از) کسان او را با تفنگ می زند فراول درب حیاط را می بندد ، حمزه آقا با خنجر یک نفر سرباز را مقتول نموده در را شکسته بیرون می رود ، سوار شده تا نزد شیخ عبید به هیچ مکان استراحت نمی نماید .

شیخ عبید در قلعه نوجه که سرحد دولت ایران و دولت روم است و از قلاع مستحکمه

است بود. شیخ که منتظر و آرزومند چنین روزی بود قدمردی علم کرده با طرف و جوانب خبر می فرستد که در نوچه حاضر شوید، قریب بیست هزار سوار مکمل و مسلح حاضر می شوند. به آنها می گوید "دیشب حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و پدرم را در خواب دیدم، حضرت رسول به پدرم فرمودند به فرزندان بگو خروج کند". آنها امتناع از خروج می نمایند. می گوید "شماها به پدرم اعتقاد دارید؟" می گویند بلی، می گوید "شب جمعه که چهار شب دیگر است بروید در سر قبر او، و از او استعلام کنید تا ملاحظه نمائید که حکم به خروج می نماید".

هم در این چهار روز از محل نشیمن خود تا قبر پدرش نقب بر زمین می زند (۱). چون روز جمعه برسید و حضرات انجمن نمودند به آنها گفت "اجماعاً بروید در سر مزار سیدطه و از او جویا شوید، من در همین مکان هستم تا خبر بیاورید"، بعد از رفتن آنها از آن نقب که در زیرزمین کنده بود بر سر قبر پدرش می رود. آن جمعیت چون بر سر قبر می رسند می گویند "فرزند عزیزت چنین گفته است آیا این خبر صحیح است و ماها مأمور به خروج هستیم یا خیر؟" شیخ از زیرزمین می گوید "آن چه فرزند من به شما امر کرده صحیح و بی عیب است و در فرمایشات او می باید مطیع و منقاد باشید". حضرات در سر قبر مشغول ذکر می شوند.

شیخ مزبور مراجعت کرده در سر جای خود بر سر مسند می نشیند. بعد از ساعتی آنها آمده دست شیخ را می بوسند و دست بیعت می دهند و روز دیگر به سمت ساوج بلاغ حرکت کرده، امیرزاده حاکم بعد از اجتماع این خبر از ساوجبلاغ فرار می کند. حضرات به ساوجبلاغ آمده بعد از سه روز شیخ به طرف ارومی می رود و عبدالقادر پسرش را به طرف میانداآب که همجوار مری هستند می فرستد. چون پسرش به یک فرسخی میانداآب می رسد دائی خود را که شیخ صدیق باشد می فرستد که مردم را دلالت نموده تابع خود نماید. سلیم خان سرکرده سواره چاردولی از آبادی بیرون آمده، بدون تمهید مقدمه به طرف آنها شلیک کرده صدیق را مقتول نموده فرار می کند. این فقره که مقروع سمع عبد القادر می شود به صواب دید حمزه آقا حکم به یورش و قتل عام می نماید و یک مرتبه به غلبه میانداآب را گرفته قتل عام می کند. زن و بچه، بزرگ و کوچک همه را آتش زده مقتول می نمایند و از آنجا به طرف مراغه و بناب که هر دو قصبه بزرگی و نزدیک هم هستند حرکت می کنند.

اعتمادالسلطنه در بیرون بناب اردو زده، سیف العلماء بناب - که در آن وقت قاضی بوده و بعد به این لقب سرفراز شده - جلو افتاده حکم به سیه بندی می نماید، در همه

کوچه‌ها دروازه بنا می‌نمایند و مسقل و باستین می‌سازند . حضرات چون یورش به بناب می‌برند که اردو در آن مکان بود اهالی اردو توپ‌ها را به ساجمه پر کرده به طرف آنها خالی می‌نمایند . این جنگ و جدل تا سه شبانه ریز برقرار بوده ، بالاخره سواره آنها عقب نشسته از آن مکان فرار می‌نمایند و جمیع آقایان مگری نادم و پشیمان شده ، چاره‌ای جز پناه به توپخانه نمی‌بینند ، یک یک دودوپناه به اردو و توپخانه می‌آورند . چون سائیرین این مطلب را مشاهده می‌نمایند همگی باچپاول‌های فراوان از عبدالقادر روگردان شده ، به اماکن و منازل خودشان می‌روند .

دراین بین حسنعلی خان وزیرفوادیسالار لشکر بافوج گروس به امداد اعتدالسلطنه وارد می‌شوند و از تبریز هم سوار و فوج به کمک می‌رسند . آوازه آمدن نواب - حشمت الدوله حمزه میرزا هم با اردوی منظم که از دارالخلافه حرکت کرده بود به گوش شیخ رسیده ، ایشان به طرف ساوجبلاغ حرکت می‌نمایند و از آن جایگاه به طرف ارومی حرکت کرده در باغ اقبال الدوله که در بیرون ارومی است منزل می‌نمایند . در تبریز تیمور پاشاخان سرتیپ برادر زاده حاجی میرزا آقاسی وزیر محمد شاه با ده هزار سوار ابواب جمعی خود به طرف ارومی حرکت نموده ، به امداد اقبال الدوله می‌رود .

شیخ که در باغ بیرون شهر ارومی منزل داشت یک شب از بالای دروازه ارومی با گلوله توپ یک نفر آدم که در پیش روی شیخ ایستاده بود بزدند . به شیخ می‌گویند این شخص را به انفاس قدسیه زنده کن . می‌گوید یک قطیفه بیاورید روی این مرد بیاندازید . خودش می‌رود در زیر قطیفه قدری پچ پچ می‌کند بعد خنده کنان بیرون آمده می‌گوید به‌او گفتم به این عالم معاودت نما ، جواب داد عالم فانی ما را بس است در عالم باقی و بهشت عنبر سرشت خوش دارم !

خلاصه بعد از ورود تیمور پاشا خان شیخ تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و در همان بین به تواتر اردوی طهران از راه گروس برسید . حشمت الدوله که با فوج پهاده و سواره‌از طهران حرکت کرده بود چون به منزل کوک آقاج که خاک افشار و سه منزلی گروس است برسید مرحوم شد . اشخاصی که در این فتنه از دولت مامور دعوا شدند یکی جناب حاجی میرزا حسین خان صدراعظم که در آن وقت سپهسالار بود و در قزوین مامور حکومت بوداز قزوین او را مامور به انتظام لشکر و کشور آذربایجان نموده ، وارد بناب شد و در بناب اردوی معتبری مهیا کرده ، از آن مکان به ساوجبلاغ حرکت نمود . از تبریز از جانب حضرت ولی عهد حاجی صدرالدوله پسر ابراهیم خان صدر اصفهانی با فوج گروس به سرکردگی خسروخان برادر حسنعلی خان سالار وارد شدند و خسروخان را حکومت ساوج بلاغ دادند .

سپس خسروخان با ابواب جمعی خود به ارومی رفت. دیگر عزیزاللهخان سرکرده شاهسون و اسفندیار خان بختیاری و علی رضاخان سرتیپ توپخانه گروس که او را مأمور سردشت که محل اقامت ایل منگور و ماهش است نمودند. حسام الملک را با افواج ثلاثه همدان به مرگور که سرحد عثمانی است فرستادند. اعتمادالسلطنه و نصرالملک با افواج ابواب جمعی خود در ارومی مأمور بودند.

چون شیخ عبید از ارومی به محل اقامت خود مراجعت کرد حاجی میرزا حسین خان صدراعظم که در آن وقت سپهسالار بود به طهران خواسته به روسیه مأمور نمودند از جهت تهنیت امپراطوری نیکلا الکساندر سوم. هم در این بین سلطان مراد میرزای حسامالسلطنه که به مکه معظمه مشرف شده بود وارد اسلامبول شده، با اعلی حضرت سلطان عبدالحمید کتورات نموده در سنه یک هزار و دویست و نود و هشت او را به اسلامبول خواستند و محبوس نمودند. هم در این وقت محمد رحیم خان علاء الدوله امیرنظام از تبریز به ساوج بلاغ و ارومی و مرگور رفته، جمیع اردوها را مرخص نمود.

بعد از رفتن شیخ عبید، حمزه آقا که منشاء جمیع این فتنهها بود بی یار و مددگار مانده خواست که از گناهانش درگذرند. از جناب حسنعلی خان وزیر فواید سالارخواهشمند شد که به منزل او تشریف بجوید و او را در خدمت حضرت شاهنشاه شفیع برانگیزانید. سالار اجازه آمدن بداد و قاضی قاسم که با او در کمال دوستی بود نزد حمزه آقا فرستاده او را حرکت بداد. روز جمعه یازدهم شهر رمضان یک هزار و دویست و نود و هشت دو ساعت به غروب مانده وارد اردوی جناب سالار لشکر بشد. سالار در باغ قبله یکمیدانی ساوج بلاغ منزل داشته چادر زده بود یک چادر مخصوص از جهت حمزه آقا مشخص کرده بود که در آن چادر وارد شود. اطراف آن چادر را سرباز گرفته بود با فشنگ های حاضر و تفنگ های پر کرده، و به حسین قلی بیگ یاور فوج شقاقی که مأمور این کار کرده بود سفارش کرده، بعد از نشستن حمزه آقا حکم شلیک به سربازهای بیرون چادر بدهد، و خود سالار چون خبر ورود حمزه آقا آمد از چادر بیرون آمده به جایی دیگر رفت. همین که حمزه آقا و توابع او وارد آن چادر می شوند احوال سالار را پرسش می نمایند، می گویند اکنون می آید. چون حضرات به آسودگی می نشینند یاور حکم شلیک کرده از اطراف چادر به میان چادر شلیک می نمایند، هر یک از آنها به صدمه چندین گلوله تفنگ از پادرامده می افتند. توابع سالار وارد چادر شده که سر آنها را از بدن جدا کنند سوار آقا که برادر زاده حمزه آقا بود با خوردن چندین گلوله دست به تفنگ مارتین سالار که در گوشه چادر بود برده، اول حسین قلی بیگ یاور را با گلوله زده بعد با خنجر چنان به سینه یک

صاحب منصب که اسم او سلطان قجه بیگ لو (بود) زده که از پشت سر او سرخنجر بیرون می‌آید . حمزه آقا هم با این که چند زخم کاری داشت چهار پنج نفر را به همان حالت می‌کشد . بالاخره در چادر ریخته سر همه آنها را از بدن جدا می‌کنند و بر سر نیزه کرده از ساوج بلاغ به ارومی نزد امیرنظام می‌فرستند . حسین قلی بیگ یاور به آن زخم گلوله سوار آقا بعد از زمانی به دار باقی رحلت می‌نماید و چند نفر از نوکرهای سالار لشکر هم مقتول می‌شوند . اهالی گروس به شکرانه این نعمت سه شبانه روز آیین بسته چراغانی می‌نمایند .

اشخاصی که در این فتنه داخل بوده به رحمت خداوندی واصل شدند از معارف : یکی حشمت الدوله حمزه میرزا عموی حضرت شاهنشاه که از طهران با فوجی شایان و سواره نظام و چندین عراده توپ مامور بودند که در شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و نود و هفت به رحمت خداوندی واصل شد . اکبرخان سرتیپ ارومی که در شهر شوال یک هزار و دویست و نود و هشت به رحمت خدا واصل شد .

دیگر اقبال الدوله در شهر ذی قعدة الحرام یک هزار و دویست و نود و هشت مرحوم شد . دیگر اعتماد السلطنه در ارومی در شهر ذی قعدة یک هزار و دویست و نود و هشت مرحوم شد .

دیگر حاجی میرزا حسین خان صدراعظم سپهسالار در مشهد مقدس در شهر ذی حجه الحرام یک هزار و دویست و نود و هشت . دیگر امیرنظام علاء الدوله در ارومی در شهر ذی قعدة الحرام یک هزار و دویست و نود و نه .

دیگر خسرو خان سرتیپ برادر سالار لشکر در شهر ذی حجه الحرام در ساوج بلاغ در سنه یک هزار و دویست و نود و نه .

در اوایل شهر شوال سنه یک هزار و دویست و نود و نه شیخ عبید را به اسلامبول بردند . بعد از ورود به سلطان حمید پادشاه روم پیغام می‌دهد من یک اربعین ختمی دارم از خانه بیرون نمی‌آیم . به همین تزویر سه چهار روز از خانه بیرون نمی‌آید ، بعد از آن شبانه به جانب نوجه که محل اقامت اوست فرار می‌کند . این خبر که مقروع سمع حضرت سلطنت می‌شود جمعی را مامور به گرفتن او کرده ، او را گرفته به موصل می‌برند . خسود شیخ و پسرش عبدالقادر و بعضی از توابع او تاکنون در آن ولایت محبوس هستند و ممنوع از آمدن به طرف ایران می‌باشند .

جلب کرد روی آن نوشته بود .

— آنای عزیزم ۱ متاسفم که دیگر مرا در خانه نخواهی دید ۱ من با دانه میروم باور کن در آنجا بهتر استراحت میکنم و زودتر سالم بهبود می یابد .
زن بیچاره بسختی یکمای خورد . پنداری اطاق دور سرش میگرددید . عرق سردی سراپای وجودش را فراگرفت و از شدت ناراحتی بیهوش شد و چون مردگان کنار بستر افتاد .
" پایان "

بقیه از صفحه ۲۷

هم در این فتنه شصت هفتاد پارچه دهات از ساوج بلاغ و غیره خراب کردند اموال آنها را به غارت بردند و جمیع زن و مرد و بچه و بزرگ آنها را کشتند و آتش زدند . مختصر این که قریب دو سه کور ضرر زدند و قریب ده هزار نفر کشتند .
این مختصری بود از وقایع شیخ عبید ملعون ۱ . میرزا علی اصغر خان فرزند این بنده رئیس تلگراف خانه گروس بود و در بهجار اقامت داشت ، چون اخبار اردوی طرفین را به دارالخلافه در هر روز خبر می داد اطلاعی کامل مطابق واقع داشت ، در هنگام نوشتن مراسله به دارالایمان قم بعضی اوقات اطلاع می داد . این بنده آن اطلاعات را اکنون برنگاشت . حرره علی اکبر فیض سنه ۱۳۰۳ .

بقیه از صفحه ۵۰

از زیب هاست افسر ، از طبیب هاست عنبر
از انبیا محمد ، از شهرها مدینه
و این هم غزلی شیوا از نشاط اصفهانی که شهرتی تام دارد :

طاعت از دست نباید گنهی باید کرد
منظر دیده قدمگاه گه ایان شده است
روشان فلکی را اثری در ما نیست
شب چرخورشیدجهانتابندهان از نظرست
خوش هسی می روی ای قافله سالاربراه
نه همین صف زدمرتگان سیه باید داشت
جانب دوست نگه ازنگهی باید داشت
گر مجاور نتوان بود بمیخانه "نشاط"

دردل دوست بهرحیله رهی باید کرد
کاخ دل درخور اورنگ شهی باید کرد
حذر از گردش چشم سیهی باید کرد
طی این مرحله با نور مهی باید کرد
گذری جانب گمکرده رهی باید کرد
بصف دلشدگان هم نگهی باید کرد
کشور خصم تبه از سیهی باید کرد
سجده از دور بهر صبحگهی باید کرد